

|                      |                      |
|----------------------|----------------------|
| صحرای گرم و تفتیده   | بیابونای خشکیده      |
| بر چهره های غمدیده   | و غصه که نشسته بود   |
| از آسمون ها دور دور  | مردم زمینگیر بودن و  |
| دختراشون زنده به گور | وقتی که بت خدا بود و |
| تو دستای ستمگرا      | مردم همه برده بودن   |
| سری شدی توی سرا      | امین حق تو اومدی     |
| دخترای رنگ پریده     | زنده به گور نمی شدن  |
| آدم های رنج کشیده    | خنده نشست رو لب های  |

یا محمد ( ٤ )

|                    |                      |
|--------------------|----------------------|
| خدا نشست توی دل ها | بت ها همه شکسته شد   |
| پیچید صدای بلبلا   | توی گوش سپیده دم     |
| صبح سحر فرا رسید   | سیاهی که طاقت نیاورد |
| روی سر مولا کشید   | دوباره نور دستشو     |
| تو دستای ستمگرا    | مردم همه برده بودن   |
| سری شدی توی سرا    | امین حق تو اومدی     |
| دخترای رنگ پریده   | زنده به گور نمی شدن  |
| آدم های رنج کشیده  | خنده نشست رو لب های  |
| سری شدی توی سرا    | امین حق تو اومدی     |